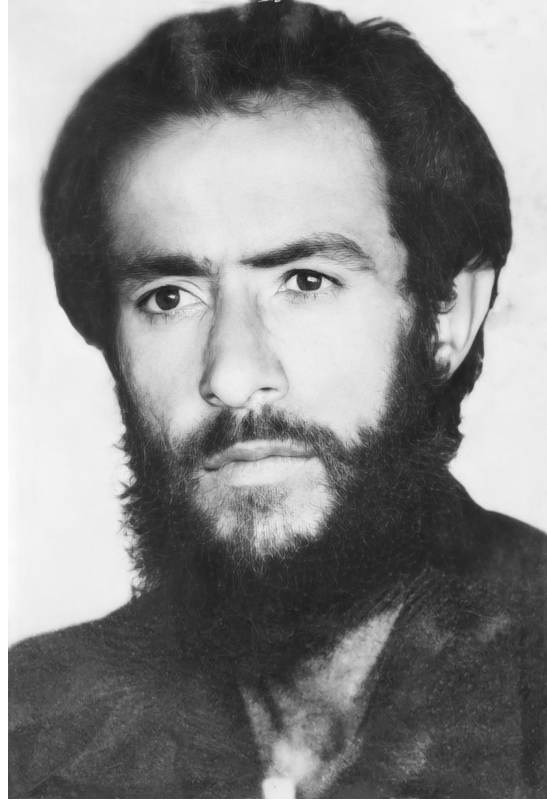


شہید محمد احمدی



سامانہ جامع سرداران و دوہزار شہید استان بوشہر

عباس	نام پدر
۱۳۲۸/۰۷/۲۹	تاریخ تولد
بوشهر - دشتی	محل تولد
۱۳۶۵/۱۱/۳۰	تاریخ شهادت
نهر جاسم	محل شهادت
فرمانده گروهان	مسئولیت
بسیج	نوع عضویت
-	شغل
بی سواد	تحصیلات
روستای کاکلی	مدفن

زندگینامه

او از دیار معرفت و تبار عشق در سال ۱۳۴۲ در خانواده ای متدین و مذهبی در گوشه ای از این کره ی خاکی که بعدها وجودش به این خاک زینت بخشید در روستایی به زلالی نهرهای مهر و عاطفه یعنی «دشتزال» پا به عرصه وجود نهاد او مصداق روشنی برای سربازان امام بود که ایشان در سال ۴۲ فرمودند سربازان من در گهواره ها هستند.

محمد باید بزرگ می شد تا جوانی رشید گردد و سرباز فداکاری برای این فرمانده خدایی گردد روستای ایشان نقطه ای دور افتاده در شهرستان دشتی است که آن روزها نبود امکانات و مدرسه محمد و همبازی هایش را از نعمت درس خواندن و نوشتن محروم نمود، با این همه وجود مکتب خانه هایی که به سبک قدیم اداره می گردید جای مناسبی برای آموزش و تعلیم قرآن به کودکان و نوجوانان روستا بود، محمد نیز برای تعلیم و یادگیری قرآن در سنین هفت الی هشت سالگی پا به این مکتب خانه روستا گذاشت مردمان ساده و صدیق روستا همگی اهل تلاش و کار و زراعت بودند و محمد نیز در این کارها با پدر و خانواده همکاری می نمود تا بتواند در اقتصاد و معیشت خانواده سهیم باشد، دوران نوجوانی شهید مصادف با اوج مبارزات مردم ایران علیه رژیم ستمشاهی بود، وی نیز در محافل و مجالس مختلف شرکت می جست و با روشنگری های صادقانه خود، مردم را نسبت به قیام این خطه آگاه می کرد.

شهید بزرگوار که عمری را در رنج و مشقت سپری کرده بود، عاشقانه مشغول فعالیت علیه رژیم گردید تا اینکه انقلاب پیروز گردید و با پیروزی انقلاب شهید همچنان در تمامی مراسمات پیشاپیش مردم روستا بود، با شروع جنگ تحمیلی شهید نیز با وارد شدن به بسیج و دیدن آموزش های مقدماتی نظامی آماده ی رفتن به میادین جبهه و جهاد گردید. در همین زمان بود که با دختری پاکدامن و متقی و از خانواده ای متدین و فقیر ازدواج کرد، بعد از ازدواج از آنجایی که شهید اهل تلاش و کار بود و از بیکاری بدش می آمد به همراه خانواده به شهر کاکلی مهاجرت نمود، ایشان برای امرار معاش گاهی کارهای ساختمانی و بنایی می کردند و گاهی نیز در بازار به فروش مایحتاج مردم می پرداختند، از خصوصیات اخلاقی بسیار بارز شهید انصاف و رعایت مساوات و عدالت در کارهایش بود بطوری که نسبت به حق الناس بسیار حساس بود و خیلی سفارش می کرد.

شهید که سراسر وطنش را همچون جانش دوست می داشت، بر علیه دشمن بعثی به پا خاست و پا به عرصه ی جنگ نهاد تا از میهن خود دفاع کند بارها در صف مجاهدان و رزمندگان به جبهه های جنگ اعزام گردید و مردانه از این خاک دفاع نمود.

علاقه ی زیادی به برپایی شعائر مذهبی خصوصاً دعای کمیل و نماز داشتند همیشه به مسجد می رفت و در مراسمات دعا و روضه خوانی ها حاضر بود و در برپایی عزای سالار شهیدان یکی از خادمین به حساب می آمد به طوریکه تا سالهای بعد از شهادتش هر سال هنگام عزاداری و روضه خوانی جای خالی محسوس بود.

آخرین باری که به جبهه اعزام شدند دچار تحول روحی عجیبی گردیدند، با وجودی که دو فرزند داشت برای حفظ دین و پاسداری از میهن اسلامی همه چیز را رها کردند و جهاد را مقدم بر همه این امور می دانست، روح بلندی داشت هنوز از تولد فرزند کوچکش هفت روز نگذشته بود ایشان را در آغوش گرفت و با شوخی گفت: ما نمی توانیم این دختر را بزرگ کنیم و مسؤولیت دختر بر عهده گرفتن سخت است، زیرا دختر دارای شرایط زیادی است.

هنگامیکه از جبهه به مرخصی آمدند شیمیایی شده بودند هنگامیکه وارد خانه گردید خانواده فکر کردند شاید بخاطر صحبتی که قبلاً در مورد دختر کرده اند نمی خواهد وارد خانه شود ولی بعد از اینکه از ایشان در این مورد سؤال شد ایشان جواب دادند: بخاطر اینکه در جبهه شیمیایی شده ام و باید لباسهایم را عوض کنم.

شهید پس از سپری شدن دوره ی ———— رخصتی باز به جبهه عزیمت نمود که عملیات کربلای پنج شروع گردید و شهید در این عملیات غرور آفرین در تاریخ ۳/۱۱/۶۵ به درجه شهادت رسید و پیکر پاکش پس از ۷ ماه که در منطقه ی شلمچه مانده بود شناسایی و به کاکای منتقل گردید و بر روی دست های هزاران نفر از مردم شهر کاکای تشییع گردید و در گلزار شهدای این شهر به خاک سپرده شد و مزار ایشان اکنون زیارتگاه عاشقان و سندی بر مظلومیت حقیقت جویان تاریخ است.

زندگی نامه پدر

مرحوم مشهدی عباس غلام در سال ۱۳۰۵ در روستای درویشی در خانواده ای مذهبی و متدین ولی از نظر مالی بسیار ضعیف به دنیا آمد، چون به سن جوانی می رسد با خیرالنسا^۱ احمدی که یکی از هم ولایتی هایش بود ازدواج می کند هنگامی که اولین فرزندشان یعنی شهید احمدی به دنیا می آید ایشان بر اثر بیماری در سن ۲۵ سالگی دارفانی را وداع می گوید.

مرحوم عباس احمدی دارای اخلاق و رفتار بسیار پسندیده ای بود و خاطرات زیادی از آن زمان درباره ی ایشان نقل می کنند همگی نشان صداقت و صفا و صمیمیت اوست.

خداوند او را غریق دریای رحمت بی واسعه خود قرار دهد.

زندگی نامه مادر

مرحوم خیرالنسا^۱ احمدی فرزند مرحوم مشهدی محمد حاجی در سال ۱۳۰۷ در روستای دشتزال در خانواده متقی و پاکدامن متولد شد، حاصل زندگی مشترک ایشان با پدر شهید احمدی تنها فرزندشان بود که آن هم در جوانی به شهادت رسید و این مادر را در فراق خویش سوزانید چون پدر شهید در جوانی به رحمت خدا رفت این زن مومنه و پاکدامن در راه تربیت و پرورش این فرزند خیلی زحمت کشید و با فقر و نداری آن روزگار برای شهید نقش پدر نیز داشت، علاقه ی خاصی به اهل بیت عصمت و طهارت (ع) داشت به طوری که چند بار برای زیارت امام هشتم به مشهد مقدس مشرف گردید.

وی در تاریخ ۵/۸/۷۶ در شهر کاکای فوت نمود و در بهشت امام حسین کاکای به خاک سپرده شد.

در خانواده ای متدین و مذهبی در شهر کاکای متولد شد در سال ۵۹ با شهید احمدی ازدواج می نماید که حاصل این ازدواج یک فرزند پسر به نام عباس و یک دختر به نام آسیه می باشد ایشان بعد از شهادت شهید سرپرستی یادگاران شهید احمدی را بر عهده گرفت و در راه تربیت و تحصیل این عزیزان از هیچ کوششی دریغ نرزید.

وصیت نامه

وصیت نامه ی شهید محمد احمدی

تا ساحل پیروزی با موج در افتادیم از شط شهادت ها مردانه گذر کردیم

آنانکه در ایمان بر همه پیشی گرفتند، آنان به حقیقت مقربان در گاهند، آنان در بهشت پر نعمت جاودانی متنعمند، وصیت نامه این جانب محمد احمدی به شرح زیر است:

با سلام و درود فراوان به رهبر کبیر انقلاب اسلامی و با درود فراوان به رزمندگان عزیز و با سلام به شهیدان راه آزادی و شهیدانی که از جان و مال و زن و فرزند خود گذشتند و نیز از جان خود در راه پیروزی نهایی مستضعفین دریغ نمودند. هم اکنون که ندای رهبر عزیزمان را لبیک بگوییم با اراده تمام راه شهیدان را ادامه خواهیم داد.

وصیت بنده به همه ی خواهران و برادران این است که دست از یاری امام عزیز بر ندارند و اگر شهادت نصیب من گردید که خوشبختم و امید من به شما برادران مسلمان این است که تا ظهور مهدی(عج) راه شهیدان را ادامه دهید.

به امید پیروزی نهایی رزمندگان جبهه های حق علیه باطل.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

محمد احمدی

با شوق قدم در ره دلبنده

آنانکه به مرگ سرخ لبخند زدند

زدند

بگسسته وبا خدای پیوند زدند

از شهر و دیار و از همدم خویش

مصاحبه

مصاحبه با همسر شهید محمد احمدی

۴ در مورد روحیات و اخلاقیات شهید برای ما صحبت کنید.

□ بنام خدایی که جان های همه ی ما در دست اوست، سخن گفتن از مردانی که این چنین قفس تنگ جسم را شکستند و روح خود را آزادانه تا اوج کهکشان رهایی به پرواز در آوردند کاری آسان نیست، کسانی که لحظه، لحظه ی وجودشان خاطره است. یکی از این مردان خدایی شهید احمدی بود که اخلاق و رفتار او زبانزد همه بود، به همه چه بزرگ و چه کوچک احترام می گذاشت مواظب زبان خود بود که مبادا باعث اذیت و آزار دیگران شود و هیچگاه کوچکترین حرف ناراحت کننده ای نه در خانه و حتی بیرون از خانه نمی زدند، بسیار مهربان بود، به نماز سر وقت اهمیت زیادی می داد و در این مورد به اقوام و خانوادۀ سفارش می کرد سواد قرآنی داشت و فقط می توانست قرآن بخواند که زیاد به قرائت قرآن اهمیت می داد و در تمام مراسمات مذهبی از جمله دعای کمیل شرکت فعال داشت.

۴ رابطه ی شهید با دوستان و همسایگان چگونه بود؟

□ همیشه سفارش می نمودند که با همسایگان بر خورد خوب داشته باشید و به آنها احترام بگذارید و نگذارید که کسی از دست شما ناراحت شود هر گاه چیزی در خانه بود با همسایگان تقسیم می نمود، ماه رمضان تا افطاری برای همسایگان نمی برد خودشان افطاری نمی کردند به دوستان و اقوام سرکشی می کرد هر موقع از جبهه به مرخصی می آمد سعی می کرد دوستان و هم ولایتی های خود را ببیند.

۴ نظر ایشان در مورد امام خمینی و ولایت فقیه چه بوده است؟

□ مرتب سخنان امام را گوش می دادند و عشق به امام و اهل بیت(ج) بود که او را به جبهه کشاند خود را به عنوان یک سرباز کوچک امام به حساب می آورد.

۴ شهید در چند سالگی به جبهه اعزام شدند؟

□ حدود ۲۲ سال داشت که به جبهه رفتند و عشق و علاقه ای که به جهاد و شهادت و دفاع از دین و میهن داشتند عاملی بود که در عنفوان جوانی به همه علایق دنیوی «نه» گفتند و در صف جهادگران راه حق پیوستند.

۴ نظر ایشان در مورد جبهه و جنگ چه بود؟

□ ایشان عقیده داشتند که ما باید برای پاسداری از دین و میهن به جبهه برویم، و بر همه واجب است که از اسلام و وطنمان ایران دفاع کنیم. وقتی اظهار می کردیم که ما در خانه تنها هستیم ایشان می گفتند که خداوند با شماست و اطاعت از فرمان امام به عنوان مرجع و رهبر دینی بر همه چیز مقدم است.

۴ حالات روحی شهید برای آخرین بار که به جبهه می رفتند را توصیف نمایید.

□ آخرین بار که به جبهه می رفتند دچار تحول روحی عجیبی شده بودند به نحوی که آثار شهادت در چهره ی ایشان پیدا بود انگار می دانستند که آخرین باری است که در جمع خانواده است و با هر یک از ما چنان برخورد

می کرد که ما را نیز دچار تحول روحی کرده بود.

شهید حدود ۷ ماه پس از شهادت مفقودالثر بود که بعد از این مدت پیدا شد و در کاکای تشییع و به خاک سپرده شد، خوشحالیم که توانستیم دین خود را به اسلام و میهن ادا کنیم.

از مسوولان می خواهیم که خانواده ی شهدا را از یاد نبرند زیرا امنیت و آسایش که اکنون بحمدالله در کشور ما حکمفرماست به برکت خون این شهیدان بدست آمده است و گوش به فرمان مقام رهبری باشند.

خاطره ای از شهید محمد احمدی از زبان همسر

زمانی که می خواست فردای آنروز به جبهه برود مانند همیشه به دوستان، اقوام و بستگان سرکشی کرد و نیمه های شب بود که برگشت، کاپشنی داشت چون احساس می کرد که آخرین بار است به جبهه اعزام می شود آن را برای یادگاری به یکی از دوستانش داد، هم چنین یک عدد تسبیح را نیز به عنوان یادگاری به دوستش هدیه نمود تا هنگامیکه با این تسبیح ذکر می گوید به یاد صاحبش باشد و او را از دعای خود فراموش نکند، هنگامیکه وارد خانه شد با خون زمزمه ای عارفانه داشت با شوخی به او گفتم به بسیج می روم و می گویم این دفعه شما را نبرند ایشان با حالت عارفانه که با دفعات قبل تفاوت داشت گفتند مهم نیست آنچه تقدیر است پیش خواهد آمد.

هر وقت به جبهه می رفت احساس عجیبی داشت چنان محبوب و باوقار بود که قدمهایش نیز نشان از صداقت و سادگی و بی آلابشی این مرد بزرگ بود و برای آخرین بار گفتند که دوست دارم با مادرم خداحافظی کنم، مادر نیز دست روی شانه های یگانه فرزندش گذاشت هر دو همدیگر را در آغوش گرفتند و از یکدیگر حلاوت می طلبیدند مادر به او گفت شیرم حلاوت باشد شما را به خدا می سپارم به او گفتم حتماً از چیزی با خبر هستید ایشان فرمودند ما لیاقت شهادت را نداریم انسان باید پاک باشد تا خداوند شهادت را نصیب او گرداند، نیمه های شب از خواب برخواستیم دیدم فرزندم فرزندم را در بغل گرفته و او را نوازش و چای شیرین به او می دهد اظهار داشتند می خواهیم چای شیرین به او دهیم تا مرا از یاد نبرد دفعه های قبل همیشه صبح زود از منزل خارج می شدند ولی دفعه آخر تا نزدیکی های ظهر با فرزندانش بازی و نوازش می کرد بعد از من خواستند که فرزندانش را نگهداری کنم احساس دیگری داشت چندین بار خداحافظی نمودند و فرزندانش را بوسیدند.

خاطرات

خاطره ای از شهید محمد احمدی

اینجانب حاج احمد زارعی به همراه آقای منصور گنجور در سال ۱۳۶۵ جهت بازدید و رساندن هدایا و کمک های مردمی به رزمندگان به منطقه فاو رفتیم تا از نزدیک هدایای مردمی را بین نیروهای اعزامی از کاکلی که در خط مقدم بودند توزیع نماییم به کنار رودخانه ی اروند رسیدیم، منتظر آمدن قایقی بودیم که از آنطرف بیاید و ما سوار شویم، پس از مدتی انتظار قایقی را دیدیم که تعدادی از رزمندگان در آن بودند و به سرعت به این طرف رودخانه می آید، قایق نزدیک تر شد نا باورانه و در اوج خوشحالی دیدیم که شهید احمدی سکان قایق را به دست گرفته و به سوی ما آمد، از قایق پیاده شد، همدیگر را در آغوش گرفتیم رزمندگان از قایق پیاده شدند آن گاه همگی ما سوار قایق ایشان شدیم، قایق حرکت کرد و ما به آن طرف اروند یعنی فاو رفتیم.

شهید احمدی را می دیدم در حالی که سکان قایق به دست گرفته بود با قدی بلند و قیافه ای رشید که گرد و خاک جبهه بر آن نشسته بود، به راستی در آن روزهای سخت سوار شدن بر قایق در رودخانه مواج و پهناور اروند و با حملات مرتب هواپیماهای عراقی کار بسیار دشوار بود که شجاعت و شهامت می خواست.

اسامی همزمان شهید احمدی در سنگر: ۱- نوذر قلی زاده)
کاکلی

۲- حاجی صالح)
«حاج احمد زارعی»

درویشی)



سامانہ جامع سرداران و دوہڑا شمیم استان بوہڑ